

یادداشت بنیاد فرهنگی کهزاد

از شادروان علامه استاد احمد علی کهزاد در کنار کتابها و رسالات ممتد چند سفرنامه مهم هم به یادگار مانده است که عبارت اند از:

- طی سه هزار کیلومتر در افغانستان، 1312
- در امتداد کوه بابا و هریرود، 1323
- از گلپهار تا سروبی، 1334
- از سروبی تا اسمار، 1334

این سفرنامه ها حاوی یک مقدار معلومات جغرافیائی، جغرافیای تاریخی، تاریخ عمومی، طبیعی، بشر شناسی و غیره معلومات های سیاحتی میباشد. این سفرنامه ها مانند اکثر آثار کهزاد در وقت نشر خود موضوعات بکر و تازه را مورد بحث قرار داده است که برای علاقمندان خالی از دلچسپی نمیشد.

از آنجائیکه آثار استاد کهزاد کمتر بدسترس مردم قرار داده شده است، اینکار را این بنیاد جهت آگاهی هر چه بیشتر مردم وطن با کمال افتخار انجام میدهد. البته جهت مطالعه این آثار صبر و شکیبائی علاقمندان آرزوی ماست زیرا آثار زیاد و توانائی ما بسیار کم میباشد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

بنياد فرهنگي کهزاد

از سروبي تا اسمار

صفحه ئی از تهذيب هندوکش

نگارش
احمد علي کهزاد

کابل 1334

بسم الله الرحمن الرحيم

از سروبی تا اسمار صفحه‌ئی از تہذیب ہندوکش

به تعقیب مسافرتی که بتاريخ دوم دلو سال جاری [1334] بین گلہار و سروبی بعمل آمد، وقت مساعدت کرد و موقع یافتم تا در روزهای 5 تا 10 دلو بین سروبی و اسمار گردش بعمل آورم. در ین گردش توفیق یافتم در یک حصہ مشترک الینگار و الیشنگ را در لغمان و در حصہ دیگر درہ معروف کنر، «چغہ سرای» و «اسمار» و «شال» و «درہ پیچ» را ببینم و در حاشیہ جنوبی نورستان بقایای تہذیب و فرهنگ قدیم اہالی را از نظر شواہدی کہ هنوز بجا مانده است، مطالعہ کنم.

قسمتی از ین جاہا را 15 سال قبل حین رفتن به نورستان و عبور از درہ کنر دیدہ و قسمتی را کہ عبارت از لغمان و درہ پیچ باشد (غیر از چار باغ لغمان کہ پارسال یکی دو روز در آنجا گذرانیدم) بار اول دیدم. در لغمان مقصد دیگری ہم داشتم کہ عبارت از تحقیق و تطبیق یکعدہ اسماء تاریخی و جغرافیائی بود زیرا کتاب قلمی **جنگ نامہ درویش محمد خان غازی تالیف قاضی محمد سالم** کہ از یکسال به این طرف بدست آمدہ است و شرح جنگ های 384 سال قبل بین مسلمانان و کفار درہ های علیای الیشنگ و الینگار و درہ های عقبی نورستان سفلی را بیان میکند، یک سلسلہ مطالعات محلی را ایجاب میکند کہ حصہ معتنابہ آن خوشبختانہ حل شد.

مملکت ما افغانستان طوریکہ ہمہ میبینیم کشوریست کہستانی کہ رشتہ های جبال کہ پردہ های سنگی کوه ها چون تار عنکبوت بہم پیچ خوردہ و با گردش های بسیار مفصل ہم آسان نیست کہ ببینندہ ہمہ چیزها را ببیند و یک نظر روشن

نسبت به موقعیت دره ها و دهکده ها و خط راه های پیاده رو و کاروان رو قدیم و جدید پیدا کند. مطالعه در متون کتب و مشاهده اوضاع محلی تنها راهی است که قدم به قدم ما را در شناسائی نقاط جغرافیائی و تاریخی و اسمای محلی اماکن قادر میسازد. نه تنها با خواندن صفحات کتب این معما ها حل میشود و نه تنها با سیر و سیاحت میتوان ادعای شناسائی نقاط مختلف مملکت را نمود، این دو کار باید توأم صورت بگیرد زیرا یکی مکمل دیگریست.

از سروبی تا اسمار که روی خط سرک در حدود 190 میل راه مییاشد، در یک حصه (از سروبی تا درونته 77 میل [103 کیلومتر]) جزء حوزه رودخانه کابل و در حصه دیگر (از درونته تا اسمار 113 میل [151 کیلومتر]) جزء حوزه رودخانه معروف کنر) است و با اینکه این دو رودخانه پایانتر از جلال آباد بهم پیوست میشوند، درونته را که نقطه التصاق و انشعاب راه های کنر و لغمان و جلال آباد و کابل⁽¹⁾ مییاشد از نقطه نظر مطالعات فعلی هم حد فاصل میتوان خواند. معذالک ملتفت باید بود که این حد فاصل متکی بر خطوط انشعاب سرک علاقه های فوق الذکر است که با اوضاع فعلی عبور و مرور وفق دارد و راه های پیاده رو و کاروان رو قدیم و جدید از نقاط دیگر میگذشت و میگذرد و به این تقسیمات تخنیکی وقعی نمیگذارد.

راه کابل تا آدینه پور و لغمان

مطالعه راه بین کابل و جلال آباد اول بتاریخ ظهور و آباد شدن این دو شهر فرق میکند و باز ظهور وسایل نقلیه عراده دار اوضاع را بکلی تغییر میدهد. در دوره های باستان که اقلماً ما را تا قرن 7 مسیحی در حدود یازده قرن عقب میبرد. با اینکه «کابل» و «نگاراهارا» (کابل و جلال آباد) دو دهکده مهم بودائی بود و شهرت دومی بر اولی افزونی داشت، رفت و آمد کاروان ها و تجار و زوار بین حوزه «کاپیسا» و «ننگرهار» از راه مستقیمی صورت میگرفت که معمولاً آنرا شاخه جنوب راه ابریشم می خوانند و شهرهای آبادان «کاپیسا»، «اسکندریه قفقاز»، «پروان» و «بگرام» را در امتداد مجرای رودخانه پنجشیر و معاونین آن از طریق نجراب، تگاب و لغمان به «نگاراهارا» مرکز ننگرهار وصل میکرد. در مقاله ئی که چند روز قبل در روزنامه اصلاح نشر شد به قسمتی از ین راه تماس گرفتیم و آن فاصله بین گلبهار و سروبی بوده راه کاروان رو قدیم که از ریزه کوهستان و نجرو و تگو میگذشت تا «دوآب» نقطه التصاق رودخانه کابل با رودخانه پنجشیر رسیده و بعد بدون اینکه بطرف سروبی به جنوب شرق مایل شود، مستقیم بطرف شرق به «نغلو» میرفت.

سرک موجوده جدید از سروبی به داخل تنگی میشود و 30 کیلومتر در خم و پیچ سنگلاخ های آن موازی با مسیر رودخانه کابل دور میزند. از دوآب که رودخانه کابل و پنجشیر از دو دره برآمده و بهم وصل میشوند تا شش کیلومتر دیگر سرک موثررو امروزی با مجرای مشترک هر دو رودخانه پیش میرود و در مقابل

سروبی راه کاروان رو قدیم مسیر رودخانه را گذاشته بر پشته ئی بالا میشود و فوری در علاقه «نغلو» پایان میشود تا فاصله 12 کیلومتر راه هموار نیست ولی اشکال زیادی هم ندارد و منتهی به پای کوتلی میشود که به نام «باد پیچ» یا «بادپش» یاد میشود. پای کوتل 900 متر و سر کوتل 1600 متر ارتفاع دارد و راه پیچ و تاب خورده به دامنه دشت خشک و بایری که به «دشت شیطان» معروف است به 1300 متر فرود می آید. بابر در کوتل «بادپیچ» کتیبه ئی دارد که در حوالی سال 914 حین عبور وی از این جا به امر او به خط «حافظ جرکه» تحریر و استاد محمد سنگتراش آنرا نقر کرده است. خطوطی که بابر در رفت و آمدهای متعدد خود بین کوهستان و کوهدامن و لغمان از یک سو و بین کابل و لغمان و کابل و آدینه پور (جلال آباد) از سوی دیگر تعقیب کرده موضوعی است علیحده و دلچسپ که نقطه به نقطه باید تصریح شود و چون جلال آباد هنوز بنا نشده بود و «آدینه پور» در نزدیکی چارباغ سرخرو مرکز جلال آباد و لغمان بشمار میرفت، نامبرده در مسافرت هائی که قصدش لغمان بود عموماً از راه کوتل «باد پیچ» رفت و آمد میکرد. یعنی برای رفتن به لغمان و حوزه سرخرو دو راه علیحده را در دو طرف سیاه کوه تعقیب مینمود که تعیین نقاط آن تطبیق و مطالعه میخواست. کوتل باد پیچ برف کمتر میگیرد ولی باد شدید دارد و این باد در «سرکندو بابا» و «قرغه ئی» در دو طرف مجرای رودخانه کابل می نشیند. چون فرق کوتل باد پیچ تقریباً برابر به کابل از سطح بحر ارتفاع دارد، هر وقت که در کابل برف میشود، در آنجا هم برف یا باران پدید می آید. در برخی از مأخذ منجمه تزک به همین موضوع اشاره و گفته شده است که در لغمان کوه بچه ایست که هر وقت در کابل برف شود، در آنجا هم میبارد و این کوه بچه همان کوتل باد پیچ است که سر وی 1600 متر ارتفاع دارد و با وزش باد قرغه ئی لغمان و حتی در بعضی مواقع چارباغ را سرد میسازد. از کوتل باد پیچ تا رود لغمان (مقصد از محل اشتراک رودخانه های الیشنگ و الینگار میباشد) در حدود 16 کوه، 48 کیلومتر یا 36 میل است دامنه های شرقی کوتل نشیب های تندى ندارد و بصورت مارپیچ در فرورفتگی های فلات خاکی دور میزند و روی خود فلات میرسد. این همان دشت شیطانی ایست که پیشتر نام بردیم و چون آب هیچ رودخانه (نه کابل و نه الیشنگ) بدان نمی رسد، خشک و بایر افتاده و آخرین کنار شرقی آن بر جلگه فرو افتاده و بر مناطق سر سبز و پر جمعیت لغمان حاکم است. راه کاروان روی که تا اینجا شرح دادیم در مجاورت زیارت مهترلام به سرکی وصل میشود که سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان مرحوم بطرف قلعة السراج کشیده و از آن بعد تر صحبت خواهیم کرد زیرا ما را به نقطه شمالی تر به «تگری» و مدخل دره های «الیشنگ» و «الینگار» نزدیک میسازد حال آنکه راه قدیمی که تا اینجا تعقیب کردیم به اساس نظریه موسیو فوشه اولین مدیر باستان شناسی فرانسوی در افغانستان بصورت مستقیم به «مندور» و بین دهکده اخیر الذکر و «قرغه ئی» از روی مسیر مشترک رودخانه های دوگانه لغمان میگذشت و به چارباغ منتهی میشد. «مندور»، «قرغه ئی» و «چارباغ» جاهائی است که بعدتر برای شرح اهمیت آنها بر میگردیم. عجالتاً با تعقیب خط راه کاروان رو قدیم همین قدر متذکر میشویم که راه موصوف از چارباغ دو شاخه میشد یکی بطرف شرق و متمایل به سمت شمال از بالای دشت «گمبیری» به «شیوه»، شروع دره کُتر میرسید و

دیگری بطرف شرق و متمایل به سمت جنوب به «درونته» واصل میشد و بعد از عبور از «سرخ رود» به طرف «نگاراهارا» (هده) میرفت. راه امروزه لغمان با وسایل نقلیه موتوری راه پل درونته است و کسی که از کابل بدانجا میرود در حقیقت از آخر «تنگی ابریشمی» تا درونته در حدود 41 میل یا در حدود 55 کیلومتر راه را در حاشیه خارجی لغمان در سواحل راست رودخانه کابل طی میکند و در هر قدمی در لغمان است بدون اینکه داخل لغمان باشد. از «سرکندو بابا» حاشیه «دشت شیطان» از «سرخکان»، «مندور» و از دهکده نیمه متروک «چشمه گرم»، «چارباغ» و در افق دور افتاده مدخل دره های «الیشنگ» و «الینگار» معلوم میشود. نقاطیکه روی سرک موجوده مشرقی اسم گرفتیم یعنی «سرکندو بابا» و «سرخکان» و «چشمه گرم» هر کدام را گذر و جاله و راه های پیاده رو و کاروان رو با لغمان مربوط کرده و مخصوص از دو نقطه اخیر الذکر قطار شترهائی که برنج لغمان را نقل میدهد، معلوم میشود. در سال های قبل که دهکده «چشمه گرم» آباد بود بین لین نقطه و چارباغ جاله هم حرکت میکرد. سیاح و مسافر موتر سوار امروزی عوض اینکه از دروازه های غربی و جنوب غربی وارد لغمان شده بتواند از دروازه شرقی آن که درونته باشد، داخل میشود. در حقیقت آخر تنگی ابریشمی آغاز لغمان است و میان این دو مدخل غربی و شرقی لغمان 71 میل فاصله است و سیاحی که از کابل میرود این 71 میل راه را بیجهت طی میکند. البته برای کسانی که از سمت مشرقی از جلال آباد به لغمان میروند پل درونته دروازه شرقی کوتاه ترین راه لغمان میباشد.

بهر حال حالا که شرح راه کاروان رو قدیم و تاریخی تا نقطه انشعاب آن در چارباغ لغمان رسیدیم دره های فرعی کاروان رو امروزی را هم مختصراً یاد آوری نمودیم. شرح بقیه این موضوع را بطرف «کنر» و «نگاراهارا» بهمین جا گذاشته لغمان را در چوکات خودش مطالعه میکنیم.

لغمان

لغمان یک ساحه جغرافیائی دارد که دو طرف آنرا کوه و دو طرف آنرا فلات فراگرفته. در شمال کوه های نورستان و در جنوب رشته کوه های سیاه کوه افتاده و در شرق و غرب آن دشت های «گمبیری» و «شیطان» منبسط است که هر دوی آن شکل فلات دارد. جلگه لغمان از نظر طبقات الارضی از مرسوبات سه رودخانه کابل و معاونین آن «الینگار» و «الیشنگ» تشکیل شده و بدین لحاظ بسیار حاصل خیز است. این جلگه از شمال بطرف جنوب یعنی از مدخل دره رخ بطرف مسیر رودخانه کابل نشیب قابل ملاحظه ئی دارد و مرتبه کشت زارها بصورت محسوس معلوم میشود. دره های معروف «الینگار» و «الیشنگ» که هر کدام از خود دره های کوچک و فرعی زیادی دارد، در گوشه شمال شرقی و شمال غربی افتاده و هر کدام آن بالاخره در نقاط علیای خود به جدار پر برف نورستان منتهی میشود. از «الینگار» راه به «دره پیچ» رفته که موازی با دره معروف کنر بطرف شمال شرق ممتد است و در «چغه سرای» به دره اخیر الذکر

باز میشود و از «الیشنک» راه هائی به دره های «فرچ غان» و «پچغان» موجود است که یکی به «نجر» (نجراب) و دیگری از راه کوتل «باد آسیا» به دره علیای پنجشیر منتهی میشود و راه کوتل «باد پیچ» یا «بادپش» که پیشتر شرح دادیم راهی است که از طریق «نغلو» به دره «تگو» (تگاب) ختم میشود.

اسم لغمان در روزگاران باستان به ضبط های مختلف آمده است. کنگهم انگلیسی به این نظریه است که شکل سانسکریت این اسم «لمپاکه» بوده است. بطليموس جغرافیه نگار یونانی مصری در قرن دوم مسیحی باشندگان لغمان را بنام «لمبکی» یا «لمپاکی» یا «لمپاتی» خوانده. هیوان تسنگ زایر چینی در نیمه اول و قرن 7 مسیحی تحت عنوان «لان پو» از آن سخن میراند. «لمپک»، «لمبک»، «لمک»، «لمکان»، «لمقان» و «لغمان» همه صورت های مختلف ضبط یک کلمه است و چون به اساس نوشته آئین اکبری مردم اینجا «ک» را «غ» تلفظ میکنند، آخر ضبط مذکور شکل «لغمان» را بخود اختیار کرده است.

«لمپاکا» یا لغمان قدیم از نظر موقعیت و اعلام جغرافیای تاریخی ناحیه ئی بود معین بین «ننگرهار» و «کاپیسا» که عبارت از علاقه جلال آباد فعلی و کوهدامن و کوهستان باشد. شبهه ئی نیست که لغمان همانطور که امروز از نظر مراتب اداری و آب و هوا و اوضاع اقلیمی مربوط به جلال آباد است، در زمان های سابق هم چنین ارتباطی داشته و اگر به یاد داشتهای بابر عطف توجه شود، واضح میگردد که حتی 400 سال قبل هم این تعلق برقرار بوده. هکذا تاریخ نشان میدهد که همین ارتباط از نظر اداری گاهی با کاپیسا هم قایم میشد و زمانه ئی هم بود که امرای محلی در خود لغمان هم حکمفرمائی داشتند. هیوان تسنگ زایر چینی حین عبور خود در قرن هفتم مسیحی متذکر میشود که سلسله امرای محلی در «لان پو» (لغمان) از بین رفته و رؤسای محلی چون به یکدیگر تمکین نمیکند، اداره آن به امرای کاپیسا تعلق پیدا کرده است. بهر حال توضیح این مطلب با جزئیات از نظر کرونولوژی تاریخی مطالعات مبسوط بکار دارد که اینجا محل آن نیست و ما را از حدود این مقاله بیرون میکشد.

لمپاکا در میان کابل، کاپیسا و ننگرهار روی راه کاروان رو قدیم بین بلخ و «پاراشاپورا» (پشاور) و تاکزیلا از نظر انشعاب راه ها و مراتب بازرگانی و داد و ستد تجارتی و سوق الجیشی تا یک وقتی اهمیت بسزا داشت. قبل برین در صفحات پیشین این مقاله با تذکار نام های «مندور»، «قرغه ئی» و «چار باغ» عرض کردم که راجع به اهمیت این جاها مختصراً بحثی خواهیم نمود. اینک پاره معلومات مختصری که دارم تقدیم میدارم. از نظر موقعیت در میان این سه جا «مندور» از همه مهمتر معلوم میشود زیرا موسیو فوشه شرق شناس معروف فرانسوی این جا را با اکثر احتمال عبارت از «نیسه» عصر اسکندر میداند و باید توضیح شود که این «نیسه» عبارت از چیست. پیشتر دیدیم که راه کاروان رو قدیم بین کاپیسا و «نگاراهارا» یعنی کوهدامن و کوهستان و جلال آباد بعد از کوتل «باد پیچ» و دشت «شیطان» و نقطه ئی که زیارت «مهترلام» در آنجا واقع است، بطرف شمال جانب «تگری» یعنی قلعة السراج فعلی نمیرفت و مستقیم به

«مندرور» و محل التصاق دو رودخانه «الینگار» و «الیشنگ» منتهی میشد. همه ما شنیده و خوانده ایم که اسکندر مقدونی بعد از اینکه از شهر «اسکندریه قفقاز» یعنی پروان قدیم بطرف شرق حرکت میکند بعد از طی فاصله ئی در یک نقطه مهم سوق الجیشی سپاه خود را به دو دسته تقسیم میکند که رهنمائی و اداره دسته ئی را خودش میگیرد و دسته دیگر را به دو نفر از جنرالهایش «افستیون» و «پردیکاس» میگذارد. تا 30 35 سال قبل که معلومات دانشمندان از نظر شناسائی راه ها و خط سیر اسکندر در افغانستان ناقص بود، چنین تصور میشد که اسکندر این تقسیمات را در بگرام فعلی، شهر «کاپیسی» مرکز کاپیسا بعمل آورده است، حال آنکه تقسیم سپاه در اینجا چندان مفهوم ندارد. از طرف دیگر بگرام و اسکندریه قفقاز قریب یکدیگر واقع شده حال آنکه اسکندر بعد از حرکت از اسکندریه مذکور فاصله ئی را طی کرد و بعد تقسیم سپاه خویش را ضروری دید. چون از اسکندریه قفقاز تا لغمان در ریزه کهستان و نجرو و تگو راه های عمده دیگر موجود نیست که دسته سپاه از آنجا ها فرستاده شود، نظریه موسیو فوشه معقول معلوم میشود که این تقسیمات در لغمان در حدود «مندرور» یا بین «مندرور» و «قرغه ئی» در نقطه اشتراک رودخانه الینگار و الیشنگ و محل نزدیک ریزشگاه آنها به رودخانه کابل صورت گرفته باشد زیرا قراریکه در تمهید همین مقاله شرح دادیم راه کاروان رو قدیم از چارباغ به بعد منشعب میشد، یکی بطرف دره کمر میرفت و دیگری از حدود درونته بطرف شرق به نگاراهارا متمایل میشد. بدین ترتیب شواهد نظری دلایل عقلی و نقلی این نظریه را تأیید میکند که شهر «نیسه» یا «نیساکایا» در همین «مندرور» یا بین «مندرور» و «قرغه ئی» و «چارباغ» باشد. البته اسکندر شهر دیگری هم بنام «نیکایا» تاسیس کرده است که محل آن دورتر در پنجاب، در حوزه رودخانه «هیداسپ» بوده که آن خارج مطالعات ماست. میگویند که اسکندر در شهر «نیسه» آریانا بنام «آنته» رب النوع جنگجویی و رزم قربانی هائی کرد و تظاهراتی نمود. اینها همه در همین حوالی «مندرور» صورت گرفته و بعد قشون یونانی به دو دسته تقسیم شده است. اسکندر از نظر سوق الجیشی اهمیت نقاط عرض راه را خوب تر میشناخت. همانطور که اسکندریه قفقاز در پروان در مدخل راه های هندوکش سر راه شمال و جنوب و شرق در پای کوه های پر برف در نزدیکی محل تقاطع رودخانه سالنگ و پنجشیر قرار داشت، شهر «نیسه» بین مندرور و قرغه ئی باز در یک نقطه انشعاب راه ها در محل تقاطع رودخانه ها در پای کوه های پر برف نورستان لغمان اخذ موقع نموده بود. جای حیرت است که چطور انتخابات سراج المة و الدین، امیر حبیب الله خان با نظریات عمرانی اسکندر مقدونی مطابقت پیدا کرده است. امیر موصوف در پروان در محل اسکندریه قفقاز «جبل السراج» و در نزدیکی مندرور یعنی قریب محل نیسه قدیم یونانی «قلعة السراج» را بنا کرد. این تطابق تاریخی در فاصله 2300 سال امریست که بصورت طبیعی هر متفکری را به تفکر می اندازد و اهمیت دو نقطه مذکور را در فاصله بیش از دو هزار سال ثابت میسازد.

با اینکه بنده در بین مسافرت اخیر که مسافرت اولی هم محسوب میشود، وقت و مجال کافی نداشتم که وضعیت «مندرور» و «قرغه ئی» را از نظر توپوگرافی و

کیف ارضی به دقت معاینه کنم و بر علاوه مرور 2300 سال آنهم در محل تلاقی رودخانه ها و انبساط اوضاع زراعتی تغییراتی وارد میکند معذالک در حوالی مندرور و قرغه ئی و چارباغ برجستگی هائی موجود است و طبق نظریه موسیو فوشه از احتمال بعید نیست که شواهد عصر یونانی در ین جا ها پیدا شود. بهر حال ثبوت این امر بسته به کاوش ها و حفریات است که امیدوارم روزی عملی شود و تا روزیکه این کار عملی نشده است این نوشته ها تنها جنبه نظری خواهد داشت. عجالتاً انتظاری که دارم از عناصر فهمیده و منور باشندگان لغمان است که هرگونه معلوماتی که در ین زمینه پیدا بتوانند ما را لطفاً آگاه و ممنون سازند.

لغمان سرزمینی است آباد و حاصل خیز و دهکده های خورد و بزرگ که اکثر آن از چهار صد سال قبل شهرت دارد مؤید این نظریه است. به احتمالی که متکی به دلالت عقلی و نقلی است، موقعیت شهر «نیسه» اسکندر را بین «مندور» و «قرغه ئی» معین کردیم. مندرور در جنگنامه قاضی محمد سالم به تکرار یاد شده است.

در لغمان دو نقطه مرکزیت داشته و دارد. یکی «مندور» و دیگری «تگری» که اولی را کانون داد و ستد تجارتی و دومی را مرکز اداری میتوان خواند. تگری در شمال میان مسیر رودخانه «الینگار» و «الیشنگ» واقع شده و اسرای انگلیسی که بعد از تخلیه کابل در حفاظت سردار محمد اکبر خان غازی بطرف مشرقی برده میشد، مدتی در همین «تگری» در قلعه «بدیع آباد» رهایش داشتند. «تگری» هنوز هم مرکز حکومت لغمان است و در همین جا سراج الملة و الدین، امیر حبیب الله خان اساس باغ با شکوه و عمارت قلعه السراج لغمان را گذاشت. این باغ زیبا که با بهترین باغ های مغلی هند سر میزند، با قطار انبوه درختان کهن و بلند خود با خطوط سرک و جداول آب و کردهای گل هنوز زیبا و قشنگ است و خاطره عمرانی عصر پادشاهی را که در آبادی و عمران شوق و ذوق زیاد داشت بیاد میدهد. متأسفانه عمارت قلعه السراج بعد از روزگار تباہ کن انقلاب که بدان صدمه های زیاد رسید ویران مانده و حیف است که این بناها چه در جلال آباد و چه در لغمان و چه در جبل السراج از هم میریزد و میپاشد و نمیتوانیم اینها را مرمت کاری و حفظ کنیم. مندرور طوریکه گفتیم حیثیت کانون بازرگانی و تجارت دارد. همین الان هم این نقطه این مرکزیت را حفظ کرده و هر قدر هم ساحه تجارتی آن محدود و کوچک است باز هم بازار خرید و فروش تولیدات زراعتی مخصوصاً برنج است که بزرگترین قلم تولیدی و صادراتی لغمان میباشد. کاروان های شتر محصولات خویش را بیشتر از این جا گرفته چه بطرف جلال آباد و چه بطرف نقاط عرض راه بطرف «سرخکان» و «سرکندو بابا» میبرند و از گذرهای مخصوص رودخانه کابل را عبور میکنند و یا از راه های کاروان کوتل بادپیچ و نغلو به حوزه کوهدامن و کوهستان نقل میدهند.

قراریکه مأخذ سابقه نشان میدهد لغمان مرکز دیگری هم داشته که ترک بابری و بعضی مأخذ دیگر عصر مغلی آنرا بنام «آدینه پور» یاد کرده اند. تصریح موقعیت این نقطه شرح میخواید زیرا بیشتر مردم محض به تصور اینکه «آدینه

پور» داروغه نشین و مرکز لغمان بوده موقعیت آنرا در لغمان تصور کرده اند و این اشتباه محض است. علت این اشتباه هم تزک بابری است زیرا مولف آن میگوید که در جنوب قلعه آدینه پور بر بلندی ئی در سال 914 اساس چارباغی را گذاشتم و آنرا «باغ وفا» موسوم ساختم. چون در لغمان هم چارباغی هست مردم تصور کرده اند که «باغ وفا» همین جا بنا یافته و موقعیت «آدینه پور» هم در چارباغ لغمان بوده. حال آنکه همه میدانیم که چارباغ لغمان غیر از چارباغ سرخورد است. آدینه پور حتی قبل از عصر بابر نه تنها داروغه نشین لغمان بلکه داروغه نشین تمام علاقه ننگرهار بود که جلال آباد و لغمان هر دو را در بر میگرفت. همانطور که امروز جلال آباد مرکز ولایت مشرقی است و لغمان از نظر تشکیلات اداری تابع آنست، چهارصد سال قبل آدینه پور این مرکزیت را در دل ننگرهار داشت.

موقعیت آدینه پور را موسیو فوشه در نقشه جغرافیائی صفحه 31 جلد اول کتاب «از بلخ تا تاکزیلا» در شمال «نمله» بین «نمله» و «سلطان پور» کنار مسیر رودخانه سرخورد قرار داد و نص تزک بابری هم مؤید این نظریه است زیرا در آنجا تصریح شده است که «چارباغ» یا «باغ وفا» کنار رودخانه واقع شده بود و رودخانه میان قلعه آدینه پور و قصر که حتماً در باغ مذکور اعمار شده بود، جریان داشت. این رودخانه عبارت از سرخورد است و معلوم میشود که آدینه پور در سواحل شمالی و باغ وفا (چارباغ) در کنار جنوبی آن وقوع داشت (موقعیت باغ وفا را در باغبانی امروزه میتوان تعیین نمود) برخی دیگر تصور کرده اند در صورتیکه «باغ وفا» در چارباغ سرخورد قرار داشت «باغ صفا» که آنهم طرح یافته دست بابر میباشد در لغمان بوده است. این هم اشتباه محض است زیرا آئین اکبری صفحه 192 واضح میگوید: «و نزد جلال آباد باغ صفا یادگار فردوس مکانی- نزدیک آدینه پور باغ وفا نیز از آثار آن خدیو آگاه میباشد».

وجود «باغ وفا» در چارباغ سرخورد از روی منازل یکی از مسافرت های بابر از کابل بطرف هند هم ثابت میشود. از روی ترجمه تزک به فارسی صفحه 163 چنین معلوم میشود که نامبرده به پنج منزل از کابل به «باغ وفا» رسیده. این پنج منزل عبارت بود از: 1- اولانگ غرب ده یعقوب، 2- بادام چشمه، 3- باریک آب، 4- گندمک، 5- باغ وفا. از روی منازل یک مسافرت دیگر وی که از کابل طرف خیبر و هشتتغر رفته است (صفحه 156 ترجمه فارسی تزک) از نقاطی مانند: نوخان، موسئی، بادام چشمه، یکاب، قراؤ، باغ وفا و سلطان پور اسم برده شده. مقصد اینست که درین مسافرت بعد از باغ وفا، سلطان پور آمده است و این باز نظریه فوق را تأیید میکند و موقعیت باغ وفا را قبل از سلطان پور تعیین میکند و به این ترتیب ثابت میشود که آدینه پور هم قبل از سلطان پور وقوع داشت.

یکی دیگر از نقاطی که در لغمان اهمیت و تا یک وقت زیاد شهرت داشت، قلعه «اسلام آباد» است که تا امروز نام و موقعیت آن باقی و شهرت آن از بین رفته است. اسلام آباد بحال موجوده دهکده ایست نسبتاً بزرگ در مدخل دره الیشنگ که

در مسافرت اخیر تا نزدیکی آن تا پای دیوار های «کهنه قلعه» که هنوز دیوارهای بلند و ضخیم آب پا بر جای است رفته و از فاصله ئی دهکده «اسلام آباد» را در افق مشاهده کردیم. بابر از اسلام آباد اسم نبرده زیرا در وقت او هنوز وجود خارجی پیدا نکرده بود. تنها مأخذی که از اسلام آباد زیاد حرف میزند و آنرا به صفت «قلعه» و «شهر» یاد کرده است، نسخه قلمی جنگ نامه درویش محمد خان غازی، تألیف قاضی محمد سالم است. گفته میتوانم که این کتاب و این قلعه هر دو بیک وقت و بیک زمان بمیان آمده اند که مختصراً مینویسم. میان کتاب و شهر ارتباط زیاد وجود دارد.

اسلام آباد قراریکه از نام آن استنباط میشود و کتاب مذکور شهادت میدهد، بدست اهل اسلام پیریزی و آباد شده است. طوریکه از داستان های شانزده گانه جنگ نامه معلوم میشود، اهالی دره های علیای لغمان بشمول «الینگار» و «الیشنگ» تا 384 سال قبل هنوز به دین فرخنده و مقدس اسلام شرفیاب نشده بودند. آئین اکبری و تزک بابری هر کدام بجای خود شاهد این مقال است و واضح دیده میشود که در چهار قرن قبل هنوز در نجرو، کوه باد پیچ، دره نور و دره پیچ کافر ها زیاد بودند و در نقاط متذکره ایشان را با خیک های شراب دیده است. خلاصه این است که بعد از بابر و بعد از پسرش همایون در زمانی که جلال الدین اکبر در هندوستان سلطنت داشت و برادر کوچکش حکیم میرزا بحیث نایب یا والی و یا در بعضی مواقع بسایقه روح خود خواهی و آزادی پسندی به صفت پادشاه بر علاقه کابل و مشرقی حکمرانی کرده است، مصمم میشود تا برای مسلمان ساختن دره های لغمان به قشون کشی اقدام کند. سر دسته این سپاه کسی بود بنام درویش محمد خان غازی که در جنگنامه بلقب سپه سالار یاد شده و نامبرده عندالورود به لغمان قلعه اسلام آباد را بحیث اولین پایگاه سپاه اسلام پیریزی نمود و هنوز دیوارهای این قلعه برابر قد آدم بلند نشده بود که کفار دره های الینگار و الیشنگ و به اصطلاح کتاب جنگنامه باشندگان «شصت و شش دره» فرعی از درونته بالا تا بحد «فرچ غان» و تا لبه سرحد الینگار «ادار» و «منکو» و «سای گل» و دره «تگاو» و «نجرو» و «یچه غان» بین خود مصلحت نموده و چنین تجویز کردند که باید به مسلمانان موقع تعمیر قلعه اسلام آباد داده نشود زیرا اگر پایگاهی برای خود آباد کردند و مستقر شدند، کار ایشان سخت خواهد شد. لذا به حمله مبادرت کردند و میان باشندگان قلعه اسلام آباد که میرفت آباد شود (یعنی سپاه درویش محمد خان) و کفار دره های علیای لغمان جنگ شروع شد و داستان پیروزی مسلمانان و مراتب پیشرفت و موفقیت آنها امریست جداگانه که مراحل آن را داستان های جنگ نامه با جزئیات شرح داده است که هر وقت توفیق حاصل شود با نشر خود کتاب خواهیم دید. اینجا از نظر عمرانی و معرفی چگونگی بنای بعضی از قلعه های لغمان که بسیار آن تا حال نام و نشان و موقعیت خود را حفظ کرده اند به نقل نیمی از صفحه 122 جنگنامه اکتفا میکنیم. درین صفحه چنین آمده: «... حضرت درویش محمد خان غازی قلعه اسلام آباد را تیار کرد و قلعه «غازی آباد» را تیار کرد و «قلعه منجه» و «قلعه خان» در دره لغمان و در دره الینگار و هر دره را که بزد جاه بجاه قلعه ها و محکمه ها تیار کرد که الحال نشانی از ان پهلوان مانده و «قلعه قله دو» را تیار کرد «درویش آباد» را تیار کرد و «قلعه کاشیگر» را

تیار کرد و قلعه «حیدر خانی» را تیار کرد و قلعه «بدیع آباد» را تیار کرد و جاه
بجاه قلعه ها و محکمه ها تیار کرد. از رودبار «کرنج» تا به رودبار دره «میل»
این همه تومان اسلام آباد است.»

غزوات درویش محمد خان غازی در لغمان در سال 990 هجری قمری صورت
گرفته و آبادی اسلام آباد و سائر قلعه ها که بعضی را ذکر نمودیم در سال مذکور
یا در حوالی قریب تاریخ مذکور بعمل آمده و به این حساب از بنای آنها در حدود
384 سال میگذرد و چون حکیم میرزا نواسه بابر در 994 یا به اساس گفتار
طبقات اکبری در سال 29 سلطنت جلال الدین اکبر یعنی در 992 در کابل وفات
کرده است، آبادی قلعه های مذکور در ظرف 4 یا دو سال اخیر عمر او بمیان آمده
است.

موقعیت اسلام آباد و اکثر قلعه های متذکره فوق معلوم و نام های آنها تا حال سر
زبان ها است. در تمهید این مقاله عرض کردم که کتاب جنگ نامه را برای تطبیق
بعضی از نام های قدیم با خود گرفته بودم و در تطبیق بسیاری از اسمای دره ها و
قلعه ها و باشندگان لغمان موفقیت حاصل شد. موقعیت «قلعه منجه» را در دهن
دره الینگار در نزدیکی قلعه السراج یافتیم، «حیدرخانی» بین مندرور و تگری
هنوز موجود و چاقو سازی آنجا امروز بسیار معروف است، «بدیع آباد» تا چندی
قبل مرکز علاقه داری الینگار بود، «کرنج» دره ایست فرعی که چوب آن امروز
بسیار مشهور است، «دره میل» از نقطه ئی موسوم به «نجیل» از دره الیشنگ
جدا میشود و قس علی هذا.

راجع به باشندگان قدیم لغمان و آنهاییکه بعد از وقوع غزوات فوق الذکر در دره
ها مانده بود و در قلعه ها مسکون شده اند هم معلومات زیاد در جنگ نامه موجود
است که ذکر همه آنها کتاب جداگانه میخواید. روی همرفته اینقدر متذکر میشوم
که یک عده اهالی لغمان قاضی و میرزا میباشند و به صورت نمونه از «ده
قاضی» و «بالا قلعه میرزاها» اسم میبرم. قاضی های لغمان عموماً احفاد دختری
قاضی محمد سالم مولف جنگ نامه میباشند و عده ئی از ایشان با مرور زمانه
میرزا شده و از آنجمله یکی هم «رحیم» نام داشته و شاعر هم بوده و 248 سال
بعد از تالیف نسخه جنگ نامه که در میان ورثه دختری قاضی سالم حفظ شده
است، بدست رحیم افتاده و او 136 سال بعد از تصنیف، نقلی از آن برداشته که
امروز خوشبختانه بدست ما رسیده و پارچه های شعر در تمهید و در برخی از
داستان های آن علاوه کرده است.

ببخشید که صحبت های من در باب لغمان به طول انجامید. از تحقیقات مزید
تاریخی صرف نظر میکنم و چند کلمه دیگر در باب سرک موجوده بعرض
رسانیده و این مبحث را خاتمه میدهم. سرک موجوده که حلقه ئی به دور لغمان
تشکیل میدهد با پل هائی که روی رودخانه های الینگار و الیشنگ و روی مجرای
مشترک آنها ساخته اند، یادگار عمرانی عصر حبیب الله خان شهید است. این
سرک از درونته تا چارباغ و از آنجا تا قرغه ئی می آید و بعد شکل یک دایره

بخود میگیرد که اگر از طرف دست راست تعقیب شود از دهن دره الینگار به قلعه السراج میرود و بعد از مدخل دره الیشنگ از روی رودخانه ئی که به این نام موسوم است میگذرد و از نزدیکی زیارت مهترلام گذشته به مندرور واصل میشود و قدری بعد تر از پلی که روی مسیر مشترک هر دو رودخانه ساخته شده به قرغه ئی باز میگردد. از درونته تا چارباغ 11 میل و از آنجا تا قلعه السراج 15 میل تا رباط کهنه مدخل دره الیشنگ 6 میل و مجموع گردش بصورت یک دایره از درونته تا درونته در حدود 60 میل میشود.

قسمت دوم مسافرت از درونته تا اسمار

از «درونته» تا «اسمار» شامل حصه زیاد دره کُتر است که تا «چغه سرای» 103 میل، تا «شینکورک» 109 میل، تا «اسمار» 121 میل و تا «شال» 130 میل میشود و از کابل تا شال آخرین نقطه ئی که در این مسافرت در کُتر علیا پیش رفتیم در حدود 278 میل میشود.

دره کُتر از نقطه نظر موقعیت جغرافیائی شرقی ترین دره داخل افغانستان است و شرقی ترین معاون رودخانه کابل از ته آن میگذرد. این رودخانه تا «بریکوت» که «لندی سین» از نورستان علیا گذشته و بدان منتهی میشود، داخل خاک افغانستان سیر میکند و بعد در خاک های پشتونستان وارد «چترال» میشود و در این قسمت بنام رودخانه چترال هم شهرت دارد و اصلاً از جنوب «واخان» از حد کوتل «بروغیل» سرچشمه میگیرد. بزرگترین معاونین رودخانه کُتر یکی همان «لندی سین» است که از حدود «دیوانه بابا» از دامنه های جنوب هندوکش شرقی سرچشمه گرفته و از دهکده های نورستانی مانند «مندکل»، «کمدش» و «میردش» میگذرد و در حدود «بریکوت» و «دوکالم» که هر دو داخل خاک افغانستان است به رود کُتر منتهی میشود. یکی دیگر از معاونین بزرگ آن «آب پیچ» است که بذات خود از یک سلسله آب های فرعی دیگر مثل آب «چپه دره» که از «پارون» میآید در آن میافزاید. خود آب پیچ از نزدیکی پوشال از حوالی قریب قسمت علیای الینگار سرچشمه میگیرد. رود کُتر رودی است سیلابی و چون مسیر آن بخصوص در قسمت های علیا که از قعر دره میگذرد صخره های زیاد دارد و انحنای [شیب] زیاد بخود میگیرد قابل راندن جاله نمیباشد. بعد از چغه سرای تا جلال آباد سیر آب نسبتاً بطی و شیب آن نسبتاً کمتر میشود و بدین لحاظ بین دو نقطه مذکور جاله گردش میتواند، چنانچه 15 سال قبل حین مراجعت از نورستان علیا از چغه سرای به بعد تا جلال آباد ذریعه جاله فرود آمدیم.

اگر روی نقشه جغرافیائی نگاه شود، منطقه بین «درونته» و «کامه» که جلال آباد در وسط آن هر دو افتاده پست ترین نقطه ایست (ارتفاع جلال آباد 600 متر از سطح بحر میباشد) که آب های علاقه های مجاور کابل، لغمان، سرخورد و کُتر همه در همین حدود بهم وصل میشوند. همین طوریکه این حدود محل التصاق

رودخانه ها است، نقطه انشعاب راه ها نیز میباشد. موضوع راه کاروان رو قدیم «کاپیسا» و «لمپاکا» را تا «مندور» و «قرغه ئی» و «چارباغ» لغمان قبل برین در همین مقاله تعقیب و تحقیق کردیم و اینک بعد از «درونته» علاقه «ننگرها» به معنی خاص کلمه پیش رو می آید. «ننگرها» به مفهوم خاص و عام جغرافیائی خود میحی است جداگانه که از خط سیر ما بیرون بوده و بدان کاری نداریم جز همین قدر که بگوئیم یکی از شاخه های راه کاروان رو قدیم از چارباغ لغمان و حدود درونته بطرف شهرهای قدیم «نگاراهارا» یا «هبلو» متذکره هیوان تسنگ زایر چینی و «هده» موجوده بطرف جنوب شرق منتهی میشد و شاخه دیگر از چارباغ بطرف شمال شرق تمایل پیدا کرده از دشت «گمبیری» میگذشت. دشت «گمبیری» شباهت زیاد به دشت «شیطان» دارد و چون میان دره کُتر و دره لغمان افتاده آب هیچ کدام از رودخانه ها بدان نمی نشیند و خشک و لم یزرع افتاده است و در حدود تقریباً ده میل یا بیشتر آبادانی نیست تا اینکه آب کُتر در حدود «شیوه» از دور پدیدار میشود و زمین های سرسبز و حاصل خیز آغاز دره کُتر بنظر میخورد. قبل برین متذکر شدیم که اسکندر سپاه خویش را در «نیسه» یا «نیکایا» که محل آن را به اکثر احتمال در قرغه ئی و مندور تعیین کردیم، بدو حصه تقسیم نمود. بیشتر مؤرخین به این عقیده هستند که خود او با دسته از سپاه راه دره کُتر را تعقیب نمود و احتمال بسیار میرود که تا چغه سرای و حتی بالاتر تا حدود اسمار نقطه به نقطه سواحل رودخانه را تعقیب نموده باشد. همه میدانیم که حتی امروز هم از «دان کام» دره فرعی که سر اسمار قرار دارد راهی به «جندول» و از آنجا به «سوات» رفته است. احتمال بسیار میرود که فاتح مقدونیه از همین نقطه رودخانه کُتر را گذشته و وارد حوزه سوات شده باشد. ورود اسکندر در چغه سرای تا حد زیاد محقق است و این احتمال هم است که از «اندراج» به «باجور» رفته باشد.

مستر «هایدلبرگ» دانمارکی که با هیئت مردم شناسی دانمارک از چند سال باینطرف راجع به نورستان و عرف و عادات و صیغه تمدن نورستانی ها تحقیق و مطالعه میکند، در کنفرانسی که بتاريخ 24 عقرب سال 1332 در صالون معارف ایراد نمود، متذکر شد که اسکندر در «چغه سرای» یکی از پایگاه های نورستانی ها را آتش زده بود.

بهر حال شواهد کافی در دست است که یک قسمت دره کُتر تا حدود اسمار عبور یونانی ها را دیده ولی این شاخه راه قدیم «کاپیسا»، «لمپاکا» نسبت به شاخه ئی که به «نگاراهارا» می گشت از نظر داد و ستد تجارتی و رفت و آمد زوار به مراتب کمتر اهمیت داشت زیرا شهرهای آبادان و پر جمعیت با معابد باشکوه که شهره آفاق بود در حوزه جلال آباد فعلی افتاده بود و اگر اسکندر هم راه کُتر را تعقیب کرده است، محض از نظر سوق الجیشی بود و مقصود وی از تقسیم سپاه در لغمان و تعقیب خطوط شمالی و جنوبی همین بود تا دره های دشوار گذار و جلگه ننگرها هر دو را احتوا کند.

دره شاداب کنر چون طولانی افتاده از نظر اوضاع طبیعی آنرا به سه حصه تقسیم میکنند. قسمت سفلی، قسمت وسط و قسمت علیا که به اصطلاح معموله آنها را «کوز کنر»، «خاص کنر» و «بر کنر» گویند و مرکز عمومی آن چغه سرای است که در محل تقاطع دره کنر و دره پیچ واقع شده است و مرکز حکومتی کلان کنرها میباشد. دره کنر تقریباً در تمام طول خود موازی خط تحمیلی دیورند افتاده و تیغه سلسله کوه هائی که به سمت چپ دره افتاده و آب ریزه آن بطرف دره کنر است، خط مذکور را تشکیل میدهد و به این ترتیب از «دوکالم» تا «مهمند» این خط فاصله ایست بین پشتونستان و افغانستان. درکنر از طرف راست در قسمت های شمال و شمال شرقی با نورستان در تماس است. به عبارت دیگر دره کنر در حاشیه نورستان افتاده و حتی اگر سوابق امر از لحاظ اوضاع طبیعی و اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی در نظر گرفته شود، میتوان گفت که دره مذکور هم جزء نورستان بوده و چون یک سلسله دره های فرعی مانند «لندی سین»، «پیچ»، «بادیل»، «نور گل»، «دیوه گل»، «دره نور» و غیره از گوشه های مختلف نورستان به دره بزرگ کنر منتهی میشود. وقت بوقت در عرض و طول راه نورستانی ها مشاهده میشوند که با لباس مخصوص خود خیک های روغن و پنیر و غیره محصولات حیوانی و نباتی خویش را حمل و نقل میدهند. همانطور که لغمان از راه دره های «الینگار» و «الیشنگ» مدخل نورستان سفلی محسوب میشود، کنر با دره های فرعی مختلفی که بعضی آنها را نام بردم، مخرج و مدخل نورستان علیا است. از آخرین حصص علیای دره کنر از طریق «لندی سین» به «میردش»، «کمدش» و «مندگل» راه رفته و این راه به «دیوانه بابا» به پای هندوکش به جایی واصل میشود که آن طرف تیغه کوه بلند از طریق کوتل «منجان» به دره «جرم» بدخشان میتوان رفت.

بزرگترین دره فرعی که در مقابل چغه سرای در قلب دره کنر باز میشود دره «پیچ» است که روی نقشه های جغرافیائی خط انحنای آنرا بیشتر بطرف شمال نشان داده اند حال آنکه وضع واقعی آن بیشتر بطرف غرب مایل است و در حقیقت امر دره کنر و دره پیچ قریباً در یک حصه زیاد موازی هم افتاده اند. دره پیچ از نظر مراوده با نورستان اهمیت زیاد دارد زیرا تنها دره ایست که توسط یک سلسله دره های کوچک و فرعی دیگر، نورستان سفلی و نورستان علیا یعنی نورستان لغمان و نورستان اسمار ارتباط دارد.

دره پیچ تا فاصله تقریباً 30 کیلومتر موتر رو است و تا «مانوگی» که مرکز اداری دره مذکور میباشد ذریعه موتر رفته میشود (مانوگی علاقه داری دره پیچ است). «چپه دره» یکی از دره های فرعی دره پیچ است که از آن بطرف «پارون»، «کانتوا»، «وایگل» «کشوز» و «کمدش» راه رفته و تا «پارون» سه روزه راه میباشد. از «وایگل» به کوتل «منجان» هم میتوان رفت. آخر دره پیچ در غربی ترین نقطه خود به «وشال» منتهی میشود و نقطه اخیر الذکر به دره علیای «الینگار» متصل است و بدین ترتیب میان لغمان و دره پیچ مراوده و راه رفت و آمد پیاده موجود است.

دره پیچ همانطور که با دره کنر موازی افتاده حد به حد ارتباطی هم میان آنها موجود است و این ارتباط را «دیوه گل»، «دره نور» و غیره میان آن دو قایم کرده است. باشندگان دره پیچ و دره های فرعی آن صافی هستند و بیشتر از راه زراعت شالی، جواری، گندم و فروش چوب های اشجار کوهی امرار حیات میکنند و وسیله آوردن چوب هم آب رودخانه است. حین گردش در دره پیچ به مشاهده رسید که حد به حد اهالی دستک ها و ستون های بریدگی خویش را دسته دسته بهم بسته و ذریعه آب بطرف چغه سرای می آورند و از آنجا باز ذریعه آب کنر به جلال آباد و دورتر تا پشاور میبرند.

در امتداد دره کنر

بیشتر متذکر شدیم که مرکز کنونی دره کنر «چغه سرای» است که مقر حکومت کلان کنرها میباشد. چغه سرای فعلی عبارت از مجموعه چند دهکده متفرق است و بازار کوچک و مختصری دارد و به فاصله 251 میلی کابل افتاده است. چغه سرای از نظر موقعیت جغرافیائی در محل تلاقی دره پیچ، کنر و «اندراج» دارای اهمیت زیاد بوده و هست و بقایای خرابه هائی که در مدخل دره پیچ در «تپه چغان» و در پوزه مقابل آن افتاده سوابق تاریخی این نقطه را ثابت میسازد. بابر «دره کنر» و «نورگل» را جزء یک تومان و به فاصله قریب لغمان قرار میدهد و ایندو دره را جزء کافرستان و حاشیه بیرونی آن حساب میکند و میگوید رودخانه «چغان سرای» که از شمال شرق از کافرستان می آید با «آب باران» که عبارت از رود خانه کابل میباشد در بلوک «کامه» یکجا میشود. بابر یادداشت های خویش را در تزک خود ادامه داده و مینویسد: «حینیکه در سال 920 وارد چغان سرای شدم بر مزار میر سید علی همدانی که در اینجا میباشد بقعه آباد کردم. بلوک چغان سرای مشتمل بر یک دهکده است و ساحه آن محدود است و در مدخل کافرستان افتاده. اگر چه باشندگان آن مسلمان هستند ولی با کافر ها مزج شده اند و طبق عرف و عادات اینها زندگانی میکنند. رودخانه بزرگی موسوم به رود چغان سرای از شمال شرق از عقب باجور می آید و رود کوچک دیگر بنام «پیچ» از طرف غرب از کافرستان آمده و در آن میریزد. شراب چغان سرای تند و زرد است و به شراب های دره های نور هیچ نسبت ندارد. در وقتیکه من چغان سرای را گرفتم کافران پیچ به کمک این مردم آمده بودند. در میان اینها اینقدر شراب شایع است که در گردن هر یک کافر خیک شراب است و بجای آب شراب مینوشند.» چون حرف شراب دره نور بمیان آمد اینک آنچه بابر در تزک خود در مورد شراب این دره گفته است یاد آوری میکنم: «در لغمانات شراب دره نور مشهور است. دو نوع شراب میشود «اره تاشی» و «سوهان تاشی». اولی زردچه و دومی خوش رنگ سرخ میشود اما «اره تاشی» کیف بیشتر دارد.»

بهرحال بابر شخصاً بعد از لغمان و دره نور به دره کنر آمده و چغان سرای را دیده و قراریکه عادت داشت راجع به موقعیت جغرافیائی و اهالی و عرف و عادات آنها یاد داشت هائی گرفته که خلص آنرا راجع به چغه سرای شرح دادیم.

اسکندر مقدونی و بابر کورگانی در فاصله قریب دو هزار سال هر دو به چغه سرای آمده و هر دو با اهالی کوه نشین و کوهستانی اجداد قدیمه نورستانی ها مواجه شده و از دیدن مجالس رقص و باده نوشی و صحنه های پهلوانی و حماسی آنها که شباهت زیاد به عادات یونانیان بود به حیرت اندر شده است. در عصر بابر در حدود 4 صد سال قبل با اینکه باشندگان چغان سرای مسلمان شده بودند، کافرهای دره های داخلی نورستان هنوز با مردم ممزوج بودند و این وضع نه تنها در چغان سرای بلکه از نجرو تا نورستان علیا در تمام دره های جنوبی سلسله کوه هندوکش دیده میشد.

قبل برین متذکر شدیم که چغه سرای از نظر شواهد تاریخی سوابق دیرینه دارد. درست در مقابل دهکده چغه سرای فعلی در مدخل دره پیچ بخصوص در سمت راست دره بقایای آبادی های مهمی موجود است که در آن به تعداد زیاد خشت ها و لوحه های بزرگ و ضخیم سنگ مرمر استعمال شده بود. تا جایی که بقایای دیوارها و تهداب ها نشان میدهد یک سلسله آبادی های مهمی در اینجا وجود داشت که از آنجمله دیوارهای یکی از عمارات با خشت های بزرگ تراشیده در سنگ سیاه فراز ویرانه ها در پوزه کوه دیده میشود و در گرد و نواح آن شواهد دیگر بر وجود عمارات دیگر حکم میکند و پایان تر در یک قبرستان بسیار بزرگ که تا یک و نیم کیلومتر در دره پیچ ممتد است، به تعداد زیاد خشت های بزرگ مرمری، پارچه های ستون های سنگی مرمری و قاعده و سر ستون ها از سنگ مرمر به اشکال مختلف دیده میشود و اکثر این سنگ ها هم مزین با گل و برگ ها و تزئینات دیگر میباشد. ضمن گردش مختصر بسیار کوشش کردم که در ین تزئینات و در شکل تراش سنگ ها شواهدی از دوره های قبل از اسلام پیدا کنم ولی ظاهراً چیزی که دلالت به این امر کند، پیدا نتوانستم. نمیدانم بنای این آبادی ها را به کی و به کدام عصر نسبت بدهم؟ جوابی عاجلاً برای این سوال ندارم با اینکه تراش سنگ ها صیغه اسلامی دارد معذالک خود این محل که بنام «تپه چغان» یاد میشود، سوابق قدیم تری حتماً در دوره های پیش از اسلام دارد و اگر قضیه آتش زدن اسکندر بیکی از شهر های کافرستان قدیم در چغه سرای حقیقت داشته باشد، طبعاً این سوال بخاطر میگذرد که این شهر حتماً در مدخل دره پیچ در همین پوزه ئی که بنام «تپه چغان» شهرت پیدا کرده است، وقوع داشت.

سینه عوام و دفتر خاطرات باشندگان محلی هنور داستان پادشاهی را بنام «ننگرشاه» بیاد دارد و از شهر او و از موقعیت و استحکام و دهلیز زیر زمینی آن بطرف مجرای رودخانه پیچ و قضیه خیانت دختر او به نفع دو نفر از شهزادگان چغتائی و مغل بنام «سلطان پگل» و «بهرامشاه» حرف میزنند که صورت مفصل آنرا بحیث یک داستان فولکلوری تحت عنوان «دختر ننگرشاه» در شماره 49 سال چهارم مجله ژوندون نشر کرده ام. در این داستان «ننگرشاه» پادشاه کافر شناخته شده و واقعات با شکل فولکلوری که دارد به آمدن چغانیان و مغل ارتباط داده شده است و از احتمال بعید نیست که همین داستان انعکاس خاطرات و واقعات زمان های گذشته را هم در بر داشته باشد. بهر حال داستانی

را که سه سال قبل نشر شده تکرار نمی‌کنم چون حرف بر سر آبادی های قدیم چغان سرای است، قسمتی را که مربوط به آبادی ها نوشته ام نقل میکنم.

ریش سفیدان محلی حکایت میکنند که در زمانه های بسیار قدیم اینجا در این محل «ننگر» نام پادشاهی بود بت پرست و بر قلّه کوه مجاور عمارتی محکم و استوار از سنگ و ساروج برای رهایش خود ساخته بود چنانچه بیاد آن قصر هنوز قلّه کوه مذکور را به پشتو «ننگر کندو» میگویند. در ماحول کاخ شاهی قلّه بزرگی آباد بود که علایم دیوار ها و برخی خانه ها و صفا های آن با سنگ های تراشیده تا حال موجود است. وزیر شاه موصوف «شامیر» نام داشت و قلعه مخصوصی از خود داشت که بقایای آن را بالای تپه طرف شمال قلعه «وته پور» سراغ میدهند و تا حال آنرا «شامیر کوت» یعنی قلعه شامیر میخوانند.

میگویند که شهر «ننگر» سه گروه ساحه داشت و دارای سه دروازه بود که روی سه معبر قرار داشت. یکی دروازه شمالی در حدود «شیکل» در نقطه ئی موسوم به «سنگر شاه»، دوم دروازه غربی در حدود «ترلی» در دهن درّه پیچ و سوم دروازه جنوب در حدود نوآباد «نرهنگ» شهر ننگر واقع در ماحول «تپه چغان» شهری بود مستحکم، آباد و سر راه داد و ستد تجارتي و مال التجاره کاشغر و بدخشان و هندوستان که بدانجا وارد میشد و در سه دروازه شهر از آن محصول میگرفتند.

ناگفته نماند که در تمام طول درّه کنر از «شیوه» تا «بریکوت» تنها جایی که بقایای یک آبادی قدیمه در آن دیده میشود، همین «تپه چغان»، واقع در دهنه درّه پیچ است که اسم «چغه سرای» یا «چغان سرای» هم از آن بمیان آمده است و اگر به بعضی روایات و افواهاات محلی وقعی داده شود، از خرابه های تپه مذکور بعضی مجسمه ها و ظروف فلزی و مسکوکات هم پیدا شده است و امید داریم روزی با استحصال بعضی مسکوکات بصورت دقیق تر هوویت خرابه های مذکور را تعیین بتوانیم.

تهذیب هندوکش

بیانیم به شرح مختصر یک قسمت عمومی این مقاله که عبارت از «تهذیب هندوکش» است و بنده از مدتیست به این فکر افتاده ام تا صبغه مخصوص تهذیب و تمدن این سلسله کوه بزرگ را که چون ستون فقرات در وسط افغانستان افتاده است، مطالعه کنم. قراریکه خوانندگان گرامی خود بهتر میدانند، این موضوع و مطالعه چگونگی های آن از پهلوهایی مختلف کار صعب و دامنه داریست که به آسانی و پاره مطالعات سرسری نمیتوان از عهده آن برآمد. تنها مطالعه موقعیت جغرافیائی هندوکش که بدون تحدید شعبات و سلاسل آن بنام های مختلف به حیث یک سنگلاخ بلند و عظیم از پامیر، از بام دنیا، تا حواشی سیستان از شمال شرق تا جنوب غرب تمام قسمت وسطی خاک افغانستان را اشغال کرده کاریست صعب

که گردش های بسیار دامنه دار و طولانی بکار دارد. دره ها، کوتل ها، معبر ها، رودخانه ها، مغاره ها و مردم هائیکه از پنجاه هزار سال قبل از مراتب اولی دوره «پاله اولی تیک» یعنی دوره قدیم حجر در مغاره های این کوه بزرگ متوطن شده اند و مهاجرت ها و بیجا شدن ها تحت تاثیر محیط و کوایف جغرافیائی در آن تغییراتی وارد کرده امریست که تحقیقات آن سالیان دراز می خواهد. تحقیقاتی که آنهم صدها رشته های جداگانه را احتوا میکند. بهر حال مقصد از ین مقدمه مختصر فقط توضیح یک امر بسیط است تا حالی شود که اینجا مقصد از یک صفحه تهذیب هندوکش صحبت در اطراف پاره بدیهیات و مشاهدات سطحی است آنهم از نقطه نظر بسیار محدود در اطراف قسمتی از باشندگان برخی از دامنه ها و دره های جنوبی هندوکش وسطی که از «گل بهار» پنجشیر تا «بریکوت» و «مندگل» افتاده اند و به اصطلاح عامیانه پنجشیر، نجرو، تگو، نورستان لغمان و نورستان اسمار را در بر میگیرد.

قراریکه عرض کردم از «گل بهار» که دروازه پنجشیر است تا «بریکوت» و دهنه دره «لندی سین» که شرقی ترین مدخل نورستان علیا در داخل خاک افغانستان میباشد، یکعهده مردمانی در خم و پیچ دره های صعب المرور و زیبای جنوب هندوکش وسطی زندگانی دارند که نظر به بعضی ممیزات مشترک از نظر قیافه و رنگ پوست و رنگ موی و چشم و لهجه ها و عرف و عادات و صبغه زندگانی تقریباً یک کتله مشخصی را تشکیل میدهند که هر چه در روزگاران باستان عقب رفته شود، تمدن و فرهنگ و ممیزات تهذیبی ایشان رنگ مشترکی بخود میگیرد که از خلال آن میتوان تا حدی وضع فطری و طبیعی و محلی تمدن قدیم هندوکش را تصور نمود.

هندوکش همانطور که سرچشمه آب است و رودخانه های خروشان از قله ها و دامنه های آن به چهار گرد افق پراکنده میشود، کانون زندگانی یک کتله قدیم بشری هم محسوب میشود که مراتب چگونگی آنرا تحقیقات قبل التاریخ و مردم شناسی و باستان شناسی به تدریج روشن خواهد کرد و با شهادت متون «ویدی» و «اوستائی» و مأخذ قدیم یونانی کتله آریائی را در ماحول و داخل دره های آن دیده میتوانیم و به حیث یک آشیان سنگی که نظر به ساختمان طبیعی کمتر با مناطق بیرونی خود تماس داشته بیشتر و بهتر از سایر نقاط افغانستان و جهان دیگر عرق و خون و ممیزات نژادی و زبان و فرهنگ و عرف و عادات و خواص اخلاقی خود را محافظه کرده است. اسکندر و یونانی های معاصر او در میان همه چیز هائی که در افغانستان دیده اند، هندوکش و باشندگان آن با صبغه تمدن و فرهنگ مخصوص بیشتر بر آنها تاثیر وارد کرده است. از خلال نوشته های جغرافیه نگاران و مؤرخان یونانی چنین معلوم میشود که ایشان از نظر تهذیب و فرهنگ و عرف و عادات حیات اجتماعی بسیار چیزهائی در دره های هندوکش دیده اند که شباهت های خاصی به حیات خصوصی خود ایشان داشت، شبیه «هرکول» رب النوع زور آزمائی و پهلوانی، شبیه «دیونیزوس» رب النوع مستی و باده نوشی که هر کدام آن در عالم داستانی و مجموعه ارباب انواع آنها مقام و موقعیت مخصوصی داشت. آنها در کوهپایه های هندوکش «هرکول» و «دیونیزوس»

محلی را با همان مراسم و جشن های شکار و پهلوانی و بزم های عیش و نوش و غیره مشاهده کرده اند که خود به تعجب اندر شده و پیش خود مشتبه شده اند و صحنه بسیاری از داستان های «میتولوژی» خویش را در قله ها و دامنه ها و مغاره های هندوکش انتقال داده و حتی به این صراحت رسیده بودند که پیش از اینکه اسکندر راه مشرق زمین را بگشاید، «زوس» و «هرکول» و «دیونیزوس» و سایر ارباب انواع آنها بدین کوه ها رسیده و خاطراتی از خود جابجا گذاشته اند و یا به تعبیر دیگر قراریکه مدام «نیله کوک» یکی از خانم های فاضل یونانی که چند سال پیش برای مدتی در کابل اقامت داشت و تحقیقاتی در در فیلولوژی اسمای محلات بعمل می آورد، چنین مینماید که انعکاس بعضی از این داستان ها اصلاً از کوه های آریانا به یونان رفته باشد.

موسیو فوشه در جلد دوم کتاب «از بلخ تا تاکزیلا» صفحه 258 شرحی راجع به یکی از «ژنی ها» یا موکلین کوه های افغانستان مینویسد که منحصراً تشابه با «هرکول» یونانی خالی از دلچسپی نیست.

این موکل کوه ها که بنام «مہشورا» یاد شده است در تصورات مردم شکاری مقتدر و پهلوان با هیبت کهستانی بود که با کمان قوی و تبرهای بزرگ در قلل هندوکش گردش میکرد و نظیر هرکول یونانی صحنه های جنگ و شکار و رزم و بزم داشت. در همین کتاب جنگ نامه درویش محمد خان غازی که چند جا در این مقاله از آن اسم برده ام، در صفحه 18 و 19 از سه نفر پیران قدیم کافرستان بنام های «پانداد»، «شیروی» و «لاماندی» اسم برده شده. مقصودم اینجا از شرح هویت این سه تن نیست بلکه یاد آوری از یک محل و از یک درختی است در کوه های آن ناحیه که شاخ های زیاد آهو های مارخور در آن جمع نموده و وقت به وقت با کشتن بزها قربانی ها تقدیم میکردند و از پهلوانان و پیران فوق الذکر خویش استعانت میخواستند. در این قصه چهار صد ساله حتماً خاطره های روزگاران پیشین و پهلوان های داستانی و شکاری های میتولوژی هندوکش ممزوج است.

آیا نورستانی ها تا عصر امیر عبدالرحمن خان، تا موقعی که به دین فرخنده اسلام شرفیاب نشده بودند، به تقدیس پهلوانان و بزرگان قبایلی و سران دهکده های خویش مقام و منزلتی قایل نبودند؟ آیا بیشتر مجسمه های چوبی که تا حال در موزه کابل موجود است، بزرگان ایشان را چه مرد و چه زن نشان نمیدهد؟ در همین کتاب جنگ نامه بعضی از پهلوانان عصر جاهلیت نورستان اسم برده شده که تذکار اسم و شرح کارنامه های ایشان موضوع را طولانی میسازد.

تصور نشود که این حرف ها تنها در مورد نورستان (کافرستان قدیم) مصداق داشت. به شرحیکه مختصراً ذکر کردم در تمام هندوکش شرقی از «شتل» و «سالنگ» و «گلپهار» گرفته تا «هونزا» که امروز خارج خاک افغانستان افتاده، یک عده مردمان کوه نشین متشابه همدیگر در ممیزات عرقی و فرهنگی زندگانی

داشتند و دارند که با تاثیر کوايف محلی در زبان و لهجه و عرف و عادات و لباس و غيره ميتوان با دقت نظر قیافه حیات پارینه ایشان را در تخیل آورد.

همین پنجشیر که خود باشندگان محلی آنرا بنام «کچکن» یا «کچکنه» یاد میکنند و از «دربند» تا «پریان» یا از «گلبهار» تا «کوئل انجمن» منبسط است و در رشته مطالعات حاضر ما نزدیک ترین حلقه را در سلسله دامنه ها و دره های جنوب هندوکش تشکیل میدهد، با اینکه به مراتب از حلقه های دیگر مانند «نجرو» و «تگو» و دره های «الیشنک» و «الینگار» و دره های نورستان علیا سهل العبور و قابل تماس است و چندین معبر هندوکش از راه «انجمن» و «خاواک» و «طول» و «زریه» و «امرز» و «بازارک» و «شپتال» و غيره آن را رهرو عبور و مرور ساخته معذالک ممیزات عرقی، سبک عمرانی، لباس، عرف، عادات و صبغة زندگانی محلی خویش را حفظ کرده و مردم آن مانند محیط زیبا و فره بخش خویش با نشاط و خندان هستند. پنجشیر همانطور که از راه کوئل «چمار» و «اریب» و «شلر» به نورستان «لغمان» و از راه «پچغان» به نجرو متصل است، از نظر ممیزات عرقی و برخی از مظاهر حیات اجتماعی با نورستانی ها شباهت زیاد دارند، منتها بعلت موقعیت جغرافیائی سر معبرهای مختلف هندوکش بیشتر تغییراتی در زبان و عرف و عادات آنها پدید آمده است. بسیار نامهای دهکده های پنجشیر هنوز شکلی دارد که از کدام لهجه محلی قدیم نمایندگی میکند. مانند: «اناوه»، «تواخ»، «گنه»، «کنکو»، «پارشار»، «ستی چه»، «غجی»، «مرستان»، «فروبل»، «ماله»، «منجهور»، «پاراخ»، «خانیز»، «ساتا»، «کرداش»، «شنگار»، «نوویچ»، «مل اسپه»، «ملیمه»، «چمار»، «زنی»، «چارو»، «کجول»، «غوزو»، «پشغور»، «پاوات»، «جیشته»، «کرپیتو» و غيره که مثنی نمونه خروار است. مردمان حالیه پنجشیر تا یک حد زیاد کسانی هستند که از علاقه های مجاور بدانجا وارد شده اند و خود معترف به این هستند. بدین لحاظ باشندگان اصلی پنجشیر کم و آنهم در بعضی از قسمت های علیا دره ها مانده اند و چون زبان پشه ئی در شمال و جنوب پنجشیر در «اندراپ» و «سنجن» و «درنامه» و «شتل» باقی مانده و حتی در مدخل دره پنجشیر مثلاً در دهکده «کورابه» و کمی در «زمان کور» دیده میشود، به حدس و احتمال قوی حکم میتوان کرد که در ازمنه قدیم باشندگان اصلی پنجشیر بدین زبان صحبت میکردند. برای روشن کردن این مطالب داستان های که در زبان پشه ئی موجود است، بسیار کمک میکند و تا جائی که بنده اطلاع دارم داستان های پشه ئی تا حد زیاد جنبه های رزمی دارد و برخی از آن ها به اوضاع محیطی و پیش آمد هائیکه در زمانه های قدیم میان مسلمانان و کافران بعضی از دره های «فرچ غان» و «پچغان» و «الیشنک» و غيره واقع شده است، روشنی می اندازد.

پنجشیری ها دهکده های قشنگی دارند که بیشتر در ارتفاعات دامنه های کوه ها و پیوست با آب های جاری با ذوق و سلیقه مخصوصی ساخته شده. کلکین های اطاقهای آنها عموماً کوچک و چوکات دروازه ها اکثراً منبت کاری میباشد. اطراف چوکات کلکین ها را عموماً سفید رنگ میکنند و در بسیاری موارد به دو

طرف دروازه های حویلی ها دو «سکو» یا صفه دیده میشود. بیاد دارم چند سال پیش حین مراجعت از دهکده «استیق» اتفاقاً در سواحل چپ رودخانه پنجشیر از میان دهکده «راغک» پیاد عبور میکردیم. این دهکده در پستی و بلندی مرتبه ها میان مجرای خروشان رودخانه و دامنه قشنگ کوه نهایت زیبایی داشت. یکی از همراهان من موسیو «کوریل» عضو سابق هیئت باستان شناسی فرانسوی میگفت که این دهکده و طرز بنای خانه ها و سبک ساختمان منازل شباهت زیاد به یکی از دهکده های یونان دارد. تاک های انگور روی دیوار یکی از خانه ها را پوشانیده و خوشه های انگور مقابل یکی از کلکین های قشنگ جلوه خاصی پیدا کرده بود.

منبت کاری های روی چوب از مختصات باشندگان نورستان است که از هزاران سال تا امروز این هنر بدیع هنوز در میان ایشان متداول است. نورستانی ها قراریکه همه میدانند در روزگاران قدیم پیش از تشریف به آئین اسلامی هیکل تراشی هائی در چوب داشتند که نمونه های آن در موزه کابل موجود است.

بعد از اینکه هیکل تراشی با شیوع اسلام در آنجا از میان رفت، روح هنر کماکان تا امروز باقی ماند و مظاهر آن با نقوش گل و برگ در تمام خانه ها در در و دروازه ها و در فیل پایه های عمارات و در تمام اثاث البیت آنها دیده میشود و هر خانه نورستانی با اثاثه داخل آن یک شاهکار هنری است که تاثیر آن خارج نورستان خاص در تمام دره کُور و از کُور تا پنجشیر همه جا کم و بیش دیده میشود. پیشتر گفتیم که دره کُور با اینکه امروز حاشیه خارجی نورستان محسوب میشود، در زمانه های قدیم جزء نورستان بوده و در اثر لشکر کشی های عصر ضیاء الملة و الدین نورستانی ها خویش را در ته دره ها عقب تر کشیده اند، معذالک تاثیر فرهنگ و هنرهای بدیع ایشان هنوز هم در تمام طول دره کُور محسوس است و هر چه در بین دره بزرگ بالاتر رفته شود، این تاثیر بیشتر احساس میشود.

مسجدهائی که در 40 و 50 سال قبل در دهکده های دره کُور و پیچ ساخته شده سراسر به سبک خانه های نورستانی است. فیل پایه ها، سر ستون ها، تیر های سقف، سر کلکین ها و وضع عمومی آنها نشان میدهد که در تعمیر این مساجد نجارهای نورستانی دست داشته و به اساس ذوق و قریحه هنری آنها ساخته شده است. مسجد «شینکورک» و مسجد دهکده «شال» دو نمونه قشنگ و عالی این نوع بناها است که در حفاظت آنها باید صرف مساعی زیاد شود. قسمت دیگر از ین منبت کاریهای روی چوب در قبرستانها دیده میشود. در سراسر دره کُور در امتداد سرک و در مجاورت دهکده ها قبرستانهائی وجود دارد که خلاف سائر نقاط افغانستان در اطراف بسیار از قبرها صندوقهای بلند چوبی وضع کرده اند. این صندوقها و قفسه ها عموماً با طرز جالب توجهی منبت کاری شده و روش تزیینات قدیم نورستان در آنها واضح است.

شبهه ئی نیست که تا 60 - 70 سال قبل، پیش از تشرف بدین اسلام اهالی نورستان هیکل های چوبی مشاهیر مردگان خود را روی قبور آنها می گذاشتند. قبر هائی که امروز در نورستان و در دره کُز دیده میشود عوض لوحه سنگی که دو طرف قبر میگذارند، لوحه های چوبی دارند. این لوحه ها علی العموم طوری تراشیده شده که بصورت یک خیال دور افتاده نیک رخ چهره انسانی را نشان میدهد. بعضی آن بسیار از اصل تخیل دور شده و شکل تزئیناتی اختیار کرده است. معذالک مطالعه و دقت و مقایسه و تطبیق ثابت میسازد که اصل مفکوره چه بوده و از کجا نشئت کرده است و تحول عقیده چه نقشی در تحول مبدأ هنری پدید آورده است. معذالک با تغییر کلی اصل مفکوره ظواهر آن که عبارت از تزئینات میباشند از بین نرفته و نقوش لوحه های چوبی مقابر با نقوش روی هیکل های چوبی موزه کابل یک چیز است.

قفسه ها و لوحه های چوبی روی مقابر عموماً مربوط به سالیان گذشته است که جدید ترین آن از سی سال عقبتر میباشد و رنگ های چوب آفتاب دیده و باران خورده با اسناد عقلی و نقلی موید این نظریه میباشد. مرور زمانه در نابود ساختن این قفسه ها و لوحه ها موثر است. در دهکده «شال» و در پای «تپه چغان» برخی از آنها شکسته و پوسیده و از هم متلاشی شده میرود. بدین لحاظ از حاکم کلان کُز خواهش کردم اقلاً یکی دو از این نوع لوحه ها را برای موزه کابل بفرستند.

منبت کاری روی چوب و ساختن ظروف چوبی بصورت ساده و منقوش و ملون کار است که اصل مبدأ آنرا به نورستان نسبت میتوان داد. این صنعت با تحولات زمان و مکان از دهکده های نورستان تا «دالان سنگ» دهن پنجشیر در تمام کُز و لغمان و تگو و نجرو با روش های مخصوص محلی ادامه یافته و باقی مانده است. در نورستان خاص کاسه مسکه دانی نوله دار بشکل چایجوش، چراغ، هاون (کابیله) و بسیار چیزهای دیگر میسازند که نقوش آن همه کنده و برجسته میباشد. در «شیوه» و «شیگی»، دهن دره کُز ساختن کاسه ها و دیگر ظروف چوبی منقوش رنگه معمول است رنگه معمول است که نمونه های قدیم آن منحنیث شکل و نقوش و رنگ بسیار قشنگ و پخته و مقبول میباشد. در تگو و نجرو و پنجشیر و کوهستان بیشتر صندوقهائی میساختند مزین با گل و برگهای منبت شده و خارجی های مقیم کابل بداشتن آنها بسیار علاقه دارند.

در دهکده «شال» کوزه آب خوری ئی دیدم سرخ سیاه دل مزین با نقوش سیاه کار. میان این کوزه و نقشهائی که روی کاسه های چوبی قدیم «شیوه» و «شیگی» دیده میشود قرابت زیاد موجود است. نقشهای روی جدار کوزه در اول وهله عجیب معلوم میشود ولی با کمی دقت معلوم میشود بیشتر آنها اشکال گوشواره و گلوبند و سایر زیورهای زنانه میباشد و چون آب آوردن از چشمه و کاریز و رودخانه بیشتر کار زنان و دوشیزگان است، کوزه ها را هم با زیور های ایشان تزئین میکردند.

دره کُرن که امروز حاشیه نورستان محسوب میشود، قرن ها جزء نورستان بود و تاثیر تهذيبي نورستاني ها در البسه و عرف و عادات و اصول معماری و طرز بناها و خانه ها مشهود است.

اين تأثير از حدود چغه سرای بال در کُرن عليا بيشتر محسوس ميشود. در ين حدود در همه دهکده ها اکثريت اهالی به لباس نورستاني ديده ميشوند و اين حقيقت را در «شينکورک» و «شال» که به فاصله دور از يکديگر ولی متقابلاً در دو طرف رود خانه کُرن افتاده اند، مشاهده کردیم.

خلاصه اين قبيل ملاحظات را ميتوان تا حد زياد ادامه داد ولی چون مقاله طولانی شده نميخواهم بيشتر از ين سخن به درازی کشد. از «سروبی تا اسمار» دامنه مسافرت چند روز بيشتر «از گلپهار تا سروبی» است و رويهمرفته هر دو مقاله در جنوب هندوکش يک منطقه وسيعی را در حدود تقريباً دوصد كيلومتر در بر ميگيرد که ديدن آن به تفصيل وقت بسيار زياد ميخواهد و مطالعه فرهنگ و تهذيب باستانی آن امريست بسيار دلچسپ. هندوکش سلسله عظيم کوه هائی که وسط افغانستان را اشغال کرده همانطور که چشمه خانه آب است، کانون يک تمدن و فرهنگ مخصوص هم بوده که متاسفانه با مرور روزگار چگونگی آن کم کم از خاطره ها زدوده شد ولی انعکاس آن در نگاه و عرف و عادات مردم ديده و از عمق دره های شنیده ميشود. /خاتمه/ 1334/

(1)- در آنزمان هنوز پل بهسود در جلال آباد ساخته نشده بود و پل کييلي بالای رودخانه کابل در قسمت درونته قرار داشت. آن پل زيبا در زمان اعمار بند درونته زير آب شد. (ب.ف.ک.)